**نقد ادبی**

**نواب، حسین**

چند روز پیش داخل کتابخانه امیر کبیر میشدم دیدم تمثال مردی را بقد تمام در کتابخانه بزرگ کرده پشت شیشه چسبانده‏اند.قیافهء مرد و چهرهء عکس بنظرم نا معلوم و ناشناس آمد زیرا هرگز آنرا ندیده بودم.نگاه کردم دیدم زیر عکس نوشته نیما یوشیج. داخل کتابخانه که شدم اولین سؤالی که کردم این بود:این چیست که اینجا گذارده‏اید؟گفت‏ عکس نیما گفتم مناسبتش؟گفت هفتهء نیماست.گفتم هفته نیما یعنی چه؟گفت مردم نیما را دوست دارند گفتم من خودم را جزو مردم میدانم ده کلمه از نیما نمیدانم ده نفر را نمیشناسم‏ او را بشناسند چه برسد که نیما را دوست داشته باشند؟

روزنامه کیهان را شب‏ها میخوانم متوجه شدم شب‏های متوالی مقالاتی در رد یا تجلیل‏ او در روزنامه میگذارند و از آن عجیبتر آنکه زعمای روزنامه و پاره‏ای از فضلا هم راجع بآن‏ گفتگو و اظهار نظر مینمایند.آخر بزرگترین روزنامهء مملکت خیلی حرف‏ها برای گفتن و خبرها برای نوشتن دارد که بنویسند و نمینویسند،صفحات آن جای این حرف‏ها نیست. عوام بی‏سوادی پیدا شد و یاوه سرائی کرد اسم آنرا شعر گذاشت،یا شعر نو گذاشت،حالا هم مرد و رفت،مردم پول نمیدهند روزنامه بخرند که این اراجیف را بخوانند.ستون‏های روزنامه‏ را که باید صرف هدایت افکار عمومی و مطلع نمودن مردم از اوضاع و احوال مملکت خودشان و دنیا و بحث و فحص در مطالب سیاسی علمی و فنی و صنعتی نمود نباید باین لا طائلات اختصاص داد.

در یکی از مجلات خواندم که یکی از برگزیدگان قم که خود شاعر و نویسنده هم هست‏ کار نیما را به دو دلیل بزرگ گرفته بود:یکی اینکه بعضی از فضلاء راجع بآن اظهار عقیده‏ کرده‏اند و ننوشته بود که این فضلاء چه کسانند و چه عقیده اظهار کرده‏اند،مثبت یا منفی. و یکی هم اسم قطعاتی از او آورده بود که آنها را باید کار مهم شمرد همان اسم قطعه بود و خود قطعه نبود که خواننده بتواند در همان مقاله آنرا بخواند و راجع بگوینده و نویسنده مقاله عقیده‏ پیدا نماید.آخر معر نیما که شعر سعدی و حافظ نیست که همه کس آنرا از حفظ داشته باشد، و در هر خانه یک یا چند دیوان از آنها باشد که در موقع احتیاج بتوان مراجعه نمود.شما که‏ میگوئید یک قطعه ارزش ادبی دارد چرا آنرا نمیگذارید تا مردم بخوانند و قضاوت کنند.

در مجله دیگری خواندم که دانشگاه طهران از نظر جلب بعضی از محصلین جلسه فراهم‏ آورده و مقام ادبی نیما را بالاتر از سعدی و حافظ شمرده،و رادیو و تلویزیون هم در اطراف‏ آن شروع به تبلیغ کرده‏اند،چه کسی دانشگاه را که عالیترین دستگاه علمی مملکت است،و رادیو و تلویزیون را که دستگاه‏های تبلیغات دولتی هستند چنین آزاد گذاشته که در مسائل‏ علمی و ادبی برخلاف موازین ثابت فرهنگی هرچه میخواهند بگویند و بکنند؟دستگاه‏های‏ سیاسی مملکت یا دستگاههای امنیتی و یا هر دو آنها؟البته این جار و جنجال و تبلیغات باین دامنه داری که بدون بانی و مؤسس نمیشود؟

اولا روزگار شعر و شاعری ده قرن و هفت قرن پیش حالا سپری شده،هم شعر فارسی‏ باوج ترقی خود رسیده و هم در عصر ما چیزهای دیگری پیدا شده است که ادبیات فارسی‏ اعم از شعر و نثر باید در خدمت آنها بیاید تا مشتری و خریدار نقدی داشته باشد و رقابت‏ تولید شود و بتواند ترقی کند.شعر و تصنیف اعم از کهنه و نو،اسم آنرا هرچه بگذاریم‏ بجای سلاطین آن اعصار باید در خدمت تئاتر و سینما و رادیو و تلویزیون بیاید.نویسنده‏ باید اثری خلق کند که هم ارزش سیاسی و اجتماعی و ادبی و اخلاقی داشته باشد و هم مورد پسند ذوق عموم باشد،یعنی مردم از دیدن و شنیدن آن لذت ببرند تا بتوانند در آن میدان مصرف‏ پیدا کند.آخر مطالبی که با ذوقیات مردم ارتباط دارد از اینکه ما بگوئیم خوب است و تعریفی نداشته باشد پسند کسی نمی‏شود.از شعراء معاصر ما تنها مرحوم عشقی این را حس‏ کرده بود و در عمر کوتاه خود قطعاتی بوجود آورد که هنوز هم قابل است و شاید تا حدی هم‏ مرحوم عارف قزوینی.

روز قبل برای دفعهء اول و آخر یک فیلم ایرانی دیدم.تصنیفی که در آن فیلم گذاشته‏ بودند این بود:

ماست،ماست،کنگره ماست.شمسی مال حاجی آقاست.

آخر از عصر سعدی و حافظ بیش از هفت قرن گذشته و ما از حیث ادبیات هزار سال‏ به عقب‏تر رفته‏ایم،این ترهات چیست که وسیلهء تفریح و سرگرمی عموم قرار میدهند؟ این همه شاهر نو گو نوپرداز این مایه را ندارند که یک تصنیف چند بیتی بسازند،و ما در فیل‏ و رادی و تلویزیون ببینیم و بشنویم و لذت ببریم.

در آن عصر که فردوسی حماسی ملی می‏سرائید،و عنصری فرخی و منوچهری قصاید مدح می‏گفتند تئاتر و سینما و تلویزیون نبود و مردم هزار سال پیش بتمدن امروز آشنائی‏ نداشتند،و الا آن بزرگواران در این زمینه‏ها هم الگوئی بدست ما می‏دادند که سر مشقی‏ برای گویندگان امروزی باشد.

دانشگاه تهران باید رهبر و مرکز علمی مملکت باشد.مراکز علمی مملکت بچه معنی؟ یعنی کلید علم را بدست اهل علم میدهد.کلید علم کدام است؟زبان علمی و ادبی و اصطلاحات‏ مفهوم برای علم و صنعت.

من با دانشگاه تهران سروکار ندارم اما کتابهائی را که دانشگاه چاپ میکند می‏بینم‏ و می‏خوانم و بجرأت می‏توانم اظهار عقیده کنم که از ده کتاب که در آن مؤسسه بچاپ می‏رسد یکی ارزش علمی و ادبی ندارد یعنی مطلب تازه ندارد،محققانه نوشته نمی‏شود،دارای سبک‏ جدید نه از حیث انشاء و نه از حیث مطلب نیست،و در نتیجهء قابل آن نیستند که مثل کتب‏ دانشگاههای دیگر دنیا بزبان دیگر برگردانده شوند و در جای دیگر بآن استناد نمایند.

در یک کتاب طبی نگاه میکردم قسمت آخری فک دهان را که نرم است و به انگلیسی‏ Soft Palate می‏گویند شراع الحنک ترجمه کرده بود و Poliomyelitis را آماس مادهء خاکستری نخاع و Dye?Phagia را که مرضی است که موجب اشکال در بلعیدن غذا میشود شراع البلع آخر ما از اینه چه می‏فهمیم که دکتری که با این لغات و اصطلاحات باید علم‏ طب تدریس نماید و دانشجوئی که باید تحصیل طب نماید بفهمند،و همینطور است در سایر رشته‏های علوم متداول این عصرکه از غرب آمده است،و ما برای اینکه بتوانیم در دنیای‏ امروز زندگانی نمائیم ناچاریم آنها را بدانیم و دانشگاه‏ها باید به متخصصین هر رشته آنرا تعلیم بدهند،و قدم اول در راه دانستن آنها این است که اصطلاحات علمی و فنی هر علم را تا آنجا که می‏توانیم بزبان فارسی فصیح که لا اقل مفهوم اهل فن بتواند واقع شود ترجمه کنیم.

یکی از فرهنگیان این دوره را سراغ ندارم که در این راه قدمی استوار برداشته باشد و در یک رشته چراغی پیش پای استادان و آموزگاران و مؤلفین و مصنفین بگذارد.آنوقت‏ صدها کنگره.کنفرانس،و سمینار،مقاله،و مجله،روزنامه،راجع به سعدی و حافظ که اثر خودشانرا ششصد هفصد سال بیش در منتهای درجهء کمال باقی گذاشته‏اند و نه تنها اطلاعات و قضاوت مردم ایران بلکه همهء دنیا در حق آنها بحد کمال است،و تحقیقات و تبلیغات امروزی‏ نه بر شأن آنها چیزی میافزاید و نه از مقام آنها کم میکند،نوشته میشود.

یکی پیدا نمیشود که امروز یک تحقیق علمی در هر رشته و فنی باشد و یا یک کتاب‏ ادبی و یا یک نوشته تاریخی و سیاسی که شامل مطلب تازه باشد از خود باقی بگذارد که در مقام‏ مقایسه با تألیفات غربیها قابل استفاده باشد.هنوز تألیفات ابن سینا و رازی و رومی و بیرونی‏ را که قرن‏ها پیش بلکه هزار سال پیشتر نوشته‏اند بزبانهای غربی چاپ و منتشر و از آن استفاده‏ میکنند.دانشگاه‏های ما برای نمونه هم که شده یک کتاب چاپ نکردند که بزبانهای دیگر برگردانده شود و در مطبوعات جهانی انعکاس پیدا کند.

لازم نیست دانشگاه‏ها برای نیما جشن بگیرد،هفته درست کند،تبلیغات پر سر و صدا را بیندازد،شعر زبان مردم است وقتی خوب شد دانستن آنرا همه کس جزو کمالات خود میداند و بقول سعدی:مشگ آنست که خو ببوید نه آنکه عطار بگوید.و الا باز هم بقول‏ سعدی علیه الرحمه که هیچ چیز را نا گفته نگذاشته است:همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال.

رباعی

گر لطف کنی و گر برانیم ز در جز کوی توام نیست مرا راه گذر گر جان برود-دل برود-سر برود هرگز نرود خیال رویت از سر